

گل مریم سفید

تقدیم به: ایلانا

عزت السادات گوشه گیر

در شب‌های طولانی جنگ و بمباران‌های متداوم، ما در تاریکی می‌نشینیم و به صدای
ضد‌هوایی‌ها گوش می‌دهیم و دل‌مان توی سینه می‌تپد، تا این که چراغ‌ها روشن می‌شوند و همه
یک صدا صلوات می‌فرستند: اللهم صلي علي محمد و آل محمد...

مأمورین به دهان من خیره می‌شوند...

من به چه کسی باید درود بفرستم؟

آنها با خیرگی چشم‌هایشان از من می‌خواهند که من هم چیزی بگویم. چه بگویم؟
چه جمله‌ای بود اولین جمله که با اولین ضربه‌ی شلاق از دهان من خارج شد؟

- درود بر ...؟!؟!

- مرگ بر ...؟!?!

نه ... نه ... دیگر هیچ شعاری نمی‌تواند باری از معنا داشته باشد!

به چه چیزی ایمان بیاورم؟

چه تصویری بود اولین تصویر که با اولین ضربه‌ی شلاق ناگهان به ذهنم آمد؟

ایستاده بودم در کلیسای دوران کودکی ام و مریم مقدس در سکوت به چشم‌هایم خیره شده
بود. مریم مقدس مهربان بود. بعد دیدم یک شاخه گل مریم روی سرم پرپر شد. بعد بوی گل
مریم درد را از سلول‌هایم برد...

حالا بعد از بمباران وقتی چراغ‌ها روشن می‌شوند، به زبان ارمنی می‌گویم، درود بر گل

مریم... بعد به فارسی می‌گویم: درود بر مریم مقدس...

روی دستمال سفید، گل مریم را گلدوزی می‌کنم. اما جز ساقه‌ی سبز آن هیچ کس گل‌های

سفید گل مریم را نمی‌تواند ببیند، جز من... .